جلسه 019

فرمایش محقق نائینی بود. من این عذر را ابتدای سخن بخواهم که این سرفه من از دیروز تشدید شده؛ حالا ممکن است گوش‌خراش هم باشد و آقایان اذیت بشوند.

محقق نائینی فرمایش ایشان را عرض کردیم به‌حسب آن‌چه که منیة‌الطالب بود. در حول فرمایش این محقق بزرگ ما در دو مقام باید بحث کنیم. یکی این‌که فرمایش ایشان چیست؟ چون برداشت مختلف از کلام ایشان شده. بعد از این‌که حالا معلوم شد ایشان چه می‌خواهند بفرمایند قضاوت درباره این‌که این مطلب قابل تصدیق هست یا نیست که می‌شود مقام دوم. اما در مقام اول بزرگانی مثل محقق خوئی و شیخنا الاستاد در ارشاد‌الطالب و شاید غیر این دو بزرگوار و حتی شاید حضرت امام قدس سره این‌جور برداشت کردند. که آقای نائینی می‌خواهد بفرماید ما در جایی که معامله به لفظ واقع می‌شود، عقد عقد لفظی است، در آن‌جا به‌واسطه این عقد یک امری در عالم اعتبار تحقق پیدا می‌کند غیر از آن لفظ. که کیف مسموع است و فعل عاقد است. علاوه بر او به‌واسطه او در عالم اعتبار یک امری تحقق پیدا می‌کند که رابطه آن امر با آن فعلی که از عاقد سر می‌‌زند رابطه مصدر و اسم مصدر است. مثل این‌که وقتی شما شستشو می‌کنید بدن‌تان را، غَسل می‌کنید به نیت خاصی که شرع فرموده است؛ از این‌کار چی حادث می‌شود؟ غسل. آن شستشوی پایان می‌یابد ولی این غسلِ تا نواقض نیامده ادامه دارد. اگر خواب خواب رفت یا بقیه نواقض آمد؛ غسل که پایدار بود از بین می‌رود. اما آن شستشو امر متصرّمی است. همان موقعی که دارد انجام می‌دهد از بین می‌رود. ایشان فرموده در عقد لفظی چنین واقعیتی وجود دارد که یک امری که اسم آن را می‌گذاریم اسم مصدر، حادث می‌شود و بیع، این گفت بعت، او گفت إشتریت، البیعی در عالم اعتبار تحقق پیدا می‌کند. یا شراء در عالم اعتبار تحقق پیدا می‌کند. این‌که تحقق پیدا کرد بعداً اصیل وقتی گفت أجزت، یک موجودی است با أجزت اصیل، این امر اعتباری استناد به آن مجیز پیدا می‌کند. می‌شود عقده، می‌شود بیعه، می‌شود شرائه، وقتی بیعه و شرائه شد قهراً مشمول آیات مبارکات می‌شود که فرموده: «تِجارَةً عَنْ تَراضٍ، لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» (نساء/29) یعنی «إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَتکم عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ». «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع‏» (بقره/275) یعنی «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعکم». «أَوْفُوا بِالْعُقُود» (مائده/1) یعنی «أَوْفُوا بِالْعُقُودکم». این‌جا هم با استناد با این‌که اجازه بدهد می‌شود عقدهُ، بیعهُ، شرائهُ، پس مشمول آیه می‌شود که معنای آیه این است.

اما در مواردی که شخص با معاطات، با اقباض، با إعطاء می‌آید انشاء بیع می‌کند ایشا فرموده ما در آن‌جا یک اسم مصدر منهاض جدای از آن فعل نداریم. این بیع که انجام می‌دهد، آن اِعطاء اسم مصدرش می‌شود عطاء. عطاء غیر از همین که دارد اِعطاء می‌کند و به دست مشتری می‌دهد چیز دیگری نیست. یا مشتری ثمن را به دست بایع می‌دهد عطاء یک چیز دیگری غیر از همین فعل خارجی نیست. پس در باب فعل اسم مصدری که از فعل نشأت می‌گیرد اتحاد با آن فعل دارد. جدای از آن فعل نیست. چون اتحاد با آن فعل دارد پس دیگه در بستر زمان باقی نمی‌ماند. در عالم اعتبار چیزی نیست که باقی بماند. پس چیزی نیست که اجازه به او تعلّق بگیرد. بنابراین در عقد بالصیغه و باللفظ چیزی هست که با اجازه استناد به مالک و اصیل پیدا می‌کند. اما در عقد بالفعل آن امر حادث، آن اسم مصدر اتحاد دارد واقعاً با خود مصدر. و بنابراین خب مصدر هم که امر متصرّمی است، از بین می‌رود. آن بعت و إشتریت که از بین رفته، ما یتحد معه هم دیگه از بین می‌رود. پس چیزی نیست که با اجازه مجیز انتساب پیدا کند به مجیز و مالک اصیل. محقق خوئی و عده‌ای از بزرگان این‌جور از کلام نائینی برداشت کردند. و لکن همان جور که عبارات ایشان را خواندیم به نظر می‌آید ایشان نمی‌خواهند بگویند چیزی موجود نیست. می‌خواهند بگویند چیزی که موجود است قابلیت استناد را ندارد نه چیزی موجود نیست. نه، چیزی موجود هست اما این موجود قابلیت استناد به مجیز و مالک را ندارد. چرا؟ برای خاطر این‌که فرموده است که در موردی که معاطات باشد این عطاء که اسم مصدر باشد با آن فعل متحد است. فعل دیگری قابل استناد به دیگری نیست. کار او است. و با اجازه هم فعل دیگری لا ینقلب اما وقع علیه که بشود فعل من، منِ مجیز. نه این‌که چیزی نداریم، از بین رفت. نه، چیزی داریم. آن این فعلِ است. این فعل در عالم اعتبار باقی است. فلذا است خیارات که ایشان منکر خیارات نیست. خب بعد می‌آییم چی را فسخ می‌کنیم؟ چی را إقاله می‌کنیم؟ آن امر چیز را که می‌فرماید در بیع بالمعاطات نیست. پس خود این فعل را برایش در عالم اعتبار دوام و بقاء قائل است. منتها می‌فرماید که فعل دیگری، فعل دیگری قابل استناد نیست. فلذا است و بالجمله آن وقتی که می‌خواهد ایشان کلام را تلخیص کند و لبّ مطلب را بازگو کند این‌جور می‌فرماید: «و بالجملة يصحّ أن يقال إنّ التبديل بالفعل و الإباحة» تبدیل به فعل یعنی تیدیل طرف اضافه که معنای بیع را این‌جور می‌کنند ایشان. و هم‌چنین إباحه، جایی که شخصی می‌خواهد، نمی‌خواهد بفروشد، می‌خواهد إباحه کند که تو تصرف کنی. حالا بعضی‌ها در باب معاطات‌می‌گویند تبدیل اضافه می‌شود و ملکیت، بعضی‌ها در باب إباحه می‌گویند، در باب معاطات می‌گویند إباحه می‌آورد. البته بالتصرف ملکیت حاصل می‌شود. فرموده که این تبدیل یا این إباحه از وظائف مالک است. «و لا اثر لفعل الغیر و إباحته» (این‌جایش را خوب توجه کنید)! «فان فعله الخارجي غير قابل للاستناد إلى غير فاعله بالاجازة» آن فعل خارجی، او که قائم به او بوده با اجازه مالک اصیل، آن فعلِ فعل آن نمی‌شود. خلافاً ل آن‌جا که بالصیغه بود. باللفظ بود. آن‌جا نمی‌خواهیم بگوییم این الفاظ که او تنطق به شد مال این آقا. آن‌جا هم فعل خارجی است. آن را نمی‌توانیم بگوییم. آن‌که از این حاصل شد که اسم مصدر است که او فعل نیست؛ آن بله، به اجازه استناد داده می‌شود. بعد می‌فرماید: «وليس حكم الاجازة حكم التوكيل، كما لا يخفي». این جواب اشکال مقدر است که شما می‌گویید چه‌طور شما می‌گویید فعل دیگری به دیگری قابل استناد نیست؟ توی باب وکالت مگر این‌جوری نیست؟ کار وکیل به چه کسی استناد داده می‌شود؟ به موکل. به موکل استناد داده می‌شود. خب این‌جا هم همین را بگویید. می‌فرماید نه، باب اجازه این نیست. در آن‌جا قبل از تحقق فعل وکیل کرده او را، وکیل به عنوان موکل می‌رود این فعل را انجام می‌دهد. پس «حین التحقق یتحقق منتسباً الی الموکل». اما یان‌جا فعل دیگری بوده، این مجاز نبوده، این وکیل نبوده، وصی نبوده، ولی نبوده؛ هیچی نبوده، خودش آمده یک بیعی را انجام داده شد فعل این. این یعطی، این إعطاء کار این است. این إعطاء خارجی با اجازه آن، این إعطاء نمی‌شود کار او. پس یک چیزی موجود است که اسم آن هم بیع است که همان‌طور که قبلاً ایشان فرمود که «و إمّا فعل المالك، فإنّه حيث يقع في مقام البيع أو الشراء، يعنون بالعنوان الثانوي بتبديل طرف الإضافة»، همین فعل خارجیه. برداشت ما این است که ایشان می‌خواهند این را بفرمایند. هم عبارت‌شان صریح در این مطلب است. هم من المستبعد البعید جدّاً که ایشان بخواهد بفرماید در باب معاطات؛ آن‌جا فسخ نیست. إقاله نیست. خب چی را فسخ می‌کنند؟ چی را إقاله می‌کنند؟ پس یک چیزی هست. آن چیزِ می‌گوید فعل است. همان فعل خارجی است که قائم به آن است. این برداشت ما از فرمایش محقق نائینی قدس سره این است. حالا جوابی که چه آن‌جور برداشت بشود که اعلام فرموده چه این‌جور برداشت بشود جواب صحیح این است که ما اول حالا جواب صحیح را عرض بکنیم. که ظاهراً شیخنا الاستاد در ارشاد الطالب هم همین را می‌خواهند بفرمایند. و آن این است که وزان آن چیزی که حاصل می‌شود وزان مصدر و اسم مصدر نیست. این یک مقدمه‌ای است که لا دلیل علیه. بل الدلیل علی خلافه. در همه جا بیع یک عنوان اعتباری است. آلت انشاء او تارةً لفظ است تارةً فعل. در هر دو جا یک امر انشاء می‌شود، یک منشَأ وجود دارد و آن همان امر اعتباریِ است که شما قبول دارید استنادش با اجازه قابل استناد است. حالا در بین عقلای عالم این امر اعتباری دو راهکار دارد تحقق آن. یکی لفظ است و یکی فعل که معاطات باشد و هیچ تفاوتی بین ما یتولد من اللفظ و ما یتولد من الفعل عند العقلاء نیست. پس بنابراین یک چیز تولد پیدا می‌کند و مُنشَأ واقع می‌شود. این جواب اصلی همین است که این‌چنینی است. اما این‌که شما بگویید وزان بیع وزان غَسل و غُسل است که او مصدر است، آن اسم مصدر است. آن‌جا این‌چنین است، این‌جا این‌چنین است نه، این مطلب واقعیت‌داری نیست. این جواب اصلی است که خب داده می‌شود. پس بنابراین استدلال محقق نائینی قدس سره نمی‌تواند تمام بشود.

اما جوابی که عَلَمین دادند. مرحوم محقق خوئی قدس سره که ظاهراً ایشان مطلب را هم از درس و این‌ها نقل نمی‌کنند که حالا ما بگوییم ایشان این‌جوری تلقی کرده، منیة‌الطالب آن‌جوری تلقی کرده. ظاهراً مدرک ایشان همین منیة‌الطالب است. آدرس هم به همین‌ها می‌دهند. ایشان این‌جوری جواب دادند. فرمودند بیین؛ این حرف آقای نائینی اگر ما در باب انشاء قائل به مسلک مشهور بودیم این له وجهٌ، اگرچه این هم محل اشکال است. اما اگر در معنای انشاء معنای ما را بگویید؛ حقیقت انشاء را آن‌جوری که ما تعریف می‌کنیم بگویید هیچ اشکالی ندارد. از کلام ایشان استفاده می‌شود که اگر انشاء را آن‌طوری که ایشان می‌فرمایند و تصویر می‌فرمایند تصویر کنیم، انشاء یک امر تخفیف المؤنه‌ای است. از دست همه کس برمی‌آید حتی اجنبی و فضول. اما اگر شما بیایید انشاء را ایجاد المعنا باللفظ معنا کنی؛ آن یک امر خفیف‌المؤنه‌ای نیست. آن مؤنه دارد. از دست هر کس برنمی‌آید. چون می‌خواهد ایجاد کند. حالا توضیح مطلب. در باب انشاء سه مبنای معروف وجود دارد. مبنای اول این است که انشاء همان ایجاد المعنی است به وسیلة‌الانشاء که حالا لفظ است یا فعل است. یعنی ما انشاء می‌کنیم؛ یعنی ایجاد می‌کنیم توی عالم اعتبار یک امری را به‌واسطه لفظ. مثلاً وقتی که عقد ازدواج بین رجل و مرئه انشاء می‌شود، زوجیت که یک امر اعتباری است بین این دو شخص ایجاد می‌شود. حالا این امری که ایجاد شد إما بالفسخ مثل موارد خاص خودش و إما بالطلاق در مواردی، این همین امر ایجاد شده منفسخ می‌شود. از هم گسسته می‌شود. این یک مبنا است. مبنای دوم مبنای محقق اصفهانی در نهایة‌الدرایة و این‌ها است که ایشان می‌فرمایند که در انشاء در حقیقت وجود المعنی به نفس لفظ است نه مولود لفظ. و یک مقدماتی را ایشان حالا به‌کار گرفته، این‌ها در بخش انشاء و إخبار در اصول جای بحث این‌ها هست و این‌ها. ایشان می‌فرماید یک، شما به اشیاء که نگاه می‌کنید یک وجود حقیقی دارد، تأصلی دارد. مثل مثلاً دار، مسجد، یک وجود باللفظ دارد. کأنّه چون لفظ فانی در او است و آن مفنی فیه این است، شما وقتی لفظ را به‌کار می‌برید کأنّه خود او را دارید. در معرض دید و نگاه و نظر قرار می‌دهید. این لفظ و در این موارد انشاء در حقیقت وجود بالاصاله مال لفظ است، مال فعل است. ولی بالعَرَض مال آن معنایی است که با این تحقق پیدا کرده. این هم نظر شریف ایشان.

نظر سوم نظر محقق خوئی قدس سره هست که ظاهراً ایشان هم در این نظر تبعیت از مرحوم نهاوندی در تشریح‌الاصول فرموده باشد. این نظر این را می‌گوید. می‌فرماید که انشاء حقیقتش ابراز اعتبار نفسانی است. یعنی شما در نفس می‌آیید یک امری را اعتبار می‌کنید. مثلاً اعتبار می‌کنید که این مرئه زوجه این مرء باشد. این را اعتبار می‌کنید. بعد این اعتبار را ابراز می‌کنید. آن اعتبار بنفسه به تنهایی کارآیی ندارد، وقتی ‌آن اعتبار نفسانی اظهار شد ابراز شد اسم همین ابرازِ و اظهارِ می‌شود انشاء. البته ابراز و انشائی و اظهاری که پشتوانه‌اش همان اعتبار نفسانی است. ایشان می‌گویند حقیقت انشاء این است. خب اگر شما آن دوتای اول را بگویید، دو مسلک اول را بگویید این‌جا ممکن است بگوییم ‌آقا این می‌خواهد ایجاد کند، هرچیزی که نمی‌تواند موجب ایجاد بشود، یک ضوابطی می‌خواهد، هرج و مرج می‌شود چون ایجاد می‌خواهد بکند. اما اگر شما آمدید گفتید نه آقا اعتبار که خفیف ‌المؤونه است دیگر، هرکه می‌تواند اعتبار کند. الان ما این‌جا نشستیم می‌توانیم اعتبار کنیم. خب این‌که خفیف ‌المؤونه است اظهارش هم که به قول قمی حناق نیست که توی گلوی آدم گیر کند خب اظهار می‌کند، بعت، اشتریت. همین انشاء یعنی همین، این خفیف‌المؤونه است. آقای نائینی استاد معظم این‌که دیگر این حرف‌ها را ندارد. می‌آید اعتبار می‌کند همین بایع بالمعاطات که این فرش مال زید باشد این را اعتبار کرده، بعد اظهار چی می‌کند که این فرش را برمی‌دارد می‌دهد دستش می‌گوید خدا برکت بدهد، از آن خیر ببینید. این همین که دارد می‌دهد، اعطاء می‌کند، اظهار می‌کند آن ما فی نفس خودش را، خب این‌که کاری ندارد که. این فرمایش ‌آقای خوئی بر فرمایشات. عرضی که ما داریم این است که چه برداشت ما از کلام آقای نائینی در استدلال‌شان همانی باشد که این بزرگوار فرمود چه آنی باشد که ما عرض کردیم. این جواب نمی‌تواند جواب آقای نائینی باشد. چرا؟ برای این‌که آقای نائینی برمی‌گردد می‌گوید اما این اظهار مگر نیست؟ فعل است یا فعل نیست؟ این اظهار اوست، من گفتم آقا فعل دیگری که به وکالت انجام نشده باشد این با اجازه و امثال ذلک لا یستند الی غیر، همین اظهار است، این اظهار فعل است این لا یستند الی غیر ولو این‌که شما این‌جوری معنا کنید، ما با شما نگوییم ایجاد المعنی است، همین مبنای شما را در انشاء بپذیریم. حرف این است، سر این‌که آن مبانی کثیر المؤونه است مبنای ما خفیف المؤونه است پس از همه کس برمی‌آید این دخالت در مطلب ندارد، خفیف ‌المؤنه و کثیر المؤونه بودن؛ حرف سر این است که آن چیزی که از فضول سر می‌زند در باب معاطات یک فعل است، در باب به صیغه هم یک فعل است، اظهار، اظهار است. خب آقای نائینی می‌آید می‌گوید که این، ما در باب این‌جا این اظهار دارد می‌کند. بله اگر ‌آقای خوئی بخواهد بفرماید که نه این‌جا هم یک امر دیگری در عالم اعتبار پدیدار می‌شود که قابل است، خب دیگر این حرف‌ها را لازم ندارد، خب همان جواب اول را باید بزند همان شکلی که اول گفتیم باید جواب بدهند. بگویند آقا چه در باب لفظ چه در باب معاطات همه یک امر اعتباری را دارند با آن ایجاد می‌کند، آن امر اعتباریه قابل استناد است. نه این‌که کأنّ بپذیریم بله روی آن‌ها هم می‌شود حالا گفت ولی روی حرف ما چون خفیف‌المؤونه است. خب حرف شما هم بالاخره اظهار فعل است دیگر، ابراز فعل است دیگر. پشتوانه‌اش هم فعل است، مگر اعتبار نفس فعل نیست؟ او اعتبار می‌کند که این فرش مال دیگری باشد، این اعتبار کردن فعلٌ صادرٌ من النفس، بعد هم بیاید او را با یک لفظی یا با یک عملی او را ابراز می‌کند، اظهار می‌کند. بنابراین آن مطلب هم که آقای نائینی، اگر آن‌‌جور هم برداشت کنیم که بله دیگر چیزی نیست، خب نباید این جوری اشکال کنیم، چیزی نیست خب باید اثبات کنیم چیزی هست، یعنی لِم آن را بگوییم. آقای نائینی فرمود در موقع فعل چیزی نیست، خب شما باید بفرمایید چیز هست، آن چیزِ چی هست؟ حالا الان کل مبانی.

س: ....

ج: ایشان فرمودند عبارت‌شان این است «وأمّا بناءً‌ على ما ذكرناه في معنى الانشاء من أنّه عبارة عن إبراز الاعتبار النفساني» خوب دقت می‌فرمایید؟ انشاء را هم ایشان می‌فرماید همان ابراز اعتبار نفسانی است. حتی نه آن امر نفسانی خودش جزء انشاء نیست، زمینه‌ی ابراز را درست می‌کند و الانشاء و الابراز. ابراز مبرز می‌خواهد دیگر، آن نقشش همین مقدار است آن اعتبار نفسانی.

و اما ما افاده السید الامام قدس سره ....

س: ببخشید فرمایش آقای خوئی ظاهراً ایشان می‌خواهد بفرماید که این‌که فعل مبرز باشد ؟؟؟ این جای هیچ شکی ؟؟؟ ندارد ولی این‌که بخواهد فعل ؟؟؟ باشد این توی کلام ؟؟؟ نمی‌خواهم بگویم کلام شما ؟؟؟ ولی آن‌چه در ذهن‌ ایشان بوده ظاهراً این است که ...

ج: ذهن کی؟

س: در ذهن آقای خوئی، این‌که ؟؟؟ باشد این لا کلام فیه، بین عقلاء کاملاً متعارف است حالا چه آن‌هایی که ؟؟؟ ولی این‌که فعل بخواهد یک ؟؟؟ اعتباری بوجود بیاورد این ....

ج: کثیرالمؤونه است، می‌فرماید آن کثیرالمؤونه است، گفتم دیگر وقتی می‌خواهد یک چیزی را وجود بیاورد، می‌خواهد وجود بیاورد خب یک شرایطی باید باشد ....

س: ؟؟؟ چون ما می‌خواهیم ابراز بکنیم و مبرز بودن فعل ؟؟؟

ج: بله خب جواب همین است دیگر، آن‌که مهم نیست کثیرالمؤونه است خیلی خب با آن شرایطش بله، اگر کثیرالمؤونه است حالا یک ‌آقای فضولی همه‌ی آن محتمل الدخل‌ها را مراعات می‌کند.

جواب حضرت امام هم این‌جوری حضرت امام جواب دادند، ایشان فرموده که «و انت خبیر بما فیه» ...

س: عبارت ‌آقای خوئی است؟

ج: نه این دیگر تمام شد فرمایش ‌آقای خوئی، آن آقای خوئی را صفحه‌ی 433 همان موسوعه، جلد 36.

فرمایش امام در صفحه‌ی 210 جلد دو، بعد از این‌که کلام آقای نائینی را نقل می‌فرمایند تا این‌جا که می‌فرمایند «و بإجازة المالك لا ينقلب الفعل عمّا وقع عليه» آن دیگر تا این‌جا را نقل می‌فرمایند، می‌فرماید «و أنت خبير بما فيه؛ فإنّ الفعل من الفضوليّ الصادر بعنوان البيع، يكون له عنوان ذاتيّ‌، هو الإعطاء و الإقباض، و عنوان ثانويّ‌ باعتبار صدوره عن قصد المعاملة، و بهذا الاعتبار يكون بيعاً فضوليّاً معاطاةً‌، و إيقاعاً للتمليك، و قابلاً للإجازة» خب تا این‌جا که می‌فرمایند «و قابلاً للإجازة» مورد انکار آقای نائینی نبود، خودش هم قبول کرد و تصریح کرد به آن. آقای نائینی چی فرمود؟ فرمود که «أمّا فعل المالك، فإنّه حيث يقع في مقام البيع و الشراء، يعنون» همین فعل «یعنون بالعنوان الثانويّ بتبديل طرفي الإضافة» که معنای بیع است، یعنی ‌آقای نائینی هم دارد تصویر می‌کند، یک عنوان ذاتی دارد این عطاء است این قبض است، اما چون این عطاء و قبض و اقباض و اعطاء و این‌ها را به نیت این دادی که با او بیع انجام بشود و تملیک طرف بشود این یک عنوان ثانوی همین کار پیدا می‌کند به عنوان او می‌شود اسمش چی؟ بیع. همین کارِ بیع است. خب ایشان هم همین را دارند می‌فرمایند، خب گفته این بیع است. منتها این‌جایش را گفت حالا چی‌چی بیع شد؟ این کار بیع شد، کار که بیع شد نمی‌شود استناد به دیگری با اجازه پیدا کند. این‌جایش را باید ما حل بکنیم دیگر و الا این قسمتش را که ایشان قبول دارد، خودش این را فرموده که «فإنّ الفعل الفضوليّ الصادر بعنوان البيع، يكون له عنوان ذاتيّ‌» همان اقباض، اعطاء این‌‌ها «هو الإعطاء و الإقباض و عنوان ثانويّ‌ باعتبار صدوره عن قصد المعاملة، و بهذا الاعتبار» ما به همین اعطاء می‌گوییم بیع، به همین اقباض می‌گوییم بیع. «و بهذا الاعتبار يكون بيعاً فضوليّاً معاطاةً‌، و إيقاعاً للتمليك» درحقیقت این بایع با همین کار دارد ایقاع می‌کند تملیک را که اصلاً قبلاً هم عرض شده بعداً هم خواهد آمد، یکی از فرمایشات حضرت امام این است که حقیقت بیع ایقاع است. چون بیع یعنی چی؟ یعنی فرض کنید همین معنایی که آقای نائینی این ها می‌فرمایند یعنی تبدیل دو طرف اضافه. خب کی این تبدیل را انشاء می‌کند؟ بایع. بعت یعنی بدّلت طرف اضافه، دیگر چیزی باقی نمانده. آن آقا باید این کار را قبول کند. آن کسی که حقیقت بیع را می‌آید انشاء می‌کند در عالم خارج به‌وجود می‌آورد یعنی در خارج اعتباری، کار بایع است، تمام شد کار بایع، فقط آن بایع باید قبول کند نه این‌که او در تحقق این مطلب دخالتی دارد. حالا ایشان این‌جور، این‌جا هم حالا فرموده «ایقاعاً للتملیک» این تملیک نسبت به او را ایقاع می‌کند «و قابلاً للإجازة» سؤال این است که چرا معامله اجازه است؟ چه‌جور حل شد کلام آقای نائینی؟ یا اگر آن‌جوری که آقای خوئی این‌ها فهمیدند چیزی نیست که قابل اجازه باشد که می‌گویند آن‌ها این‌جوری معنا می‌کردند. یا این‌جوری که ما برداشت کردیم چیزی هست که همین فعلِ‌ باشد اما این چیزِ قابلیت این ندارد که با اجازه استناد داده بشود. بنابراین آن نکته‌ی اساسی که باید جواب داده بشود نیامده در این کلام. بعد فرموده «و بها» یعنی به این اجازه «تتحقّق الملكيّة الاعتباريّة كما في الإنشاء القوليّ‌، طابق النعل بالنعل. فنفي تبديل طرفي الإضافة عنه، و الحصر في القول و في الفعل الصادر من المالك، لا وجه له» این‌که شما نفی می‌فرمایی تبدیل طرف اضافه را از فضولی و حصر می‌فرمایید که این تبدیل طرفی الاضافه این دو راهکار بیشتر ندارد، یا قول است که قول به‌واسطه‌ی مالک و به‌واسطه‌ی بیع فضولی بعد اجازة المالک انجام می‌شود یا آقای نائینی این‌جوری می‌گوید یا فعل است که فقط فعلی که از مالک سر بزند می‌تواند این کار را انجام بدهد. فعل اگر از فضول سر زد با اجازه‌ی مالک هم چنین هنری پیدا نمی‌کند. می‌فرماید این لا وجه برای این مطلب.

س: ؟؟؟ چون قول هم به‌هرحال فعل است ...

ج: ولی ‌آقای نائینی چی فرمود؟ ببینید حرف سر این است، فرمود از آن فعل که لفظ باشد یک اسم مصدر جدا و منهاض تولید می‌شود که آن باقی است و او قابل استناد است چون فعل دیگری نیست متولد از آن فعل لفظی می‌شود، اما در معاطات چون فرمود قبض است، اقباض است، اعطاء هست اسم مصدرش می‌شود عطاء، عطاء همین است دیگر چیز دیگر نیست. حرف آقای نائینی این بود، عطاء همین است این فعل شد، حالا شما یا به حرف آن‌ها بگوییم این عطاءِ با این یکی است پس در خارج دیگر چیزی نیست، آن فعلِ که تمام شد و این هم که با آن متحد بود تمام شد، پس سالبه بانتفاء موضوع‏ است. آقای مجیز بیاید چی را اجازه کند؟ چیزی نیست. یا به فهم ما بیاید بگوید ‌آقا من نمی‌گویم چیزی نیست به دلیل این‌که اقاله بعد ؟؟ به تصریح کلامش که می‌فرماید فعل دیگری با اجازه اسناد داده نمی‌شود مگر باب وکالت باشد که از قبل وکالت داده او را نازل منزله‌ی خودش مثلاً‌ قرار داده و آن هم به قصد مالک و موکل می‌آید انجام می‌دهد. خب حالا این‌ها دیگر برای ابانه‌ی حق است ولی جواب اصلی‌ای که به محضر مبارک مرحوم آقای نائینی قدس‌سره عرض می‌شود تبعاً للاستاد قدس‌سرهما همانی است که ابتدا صحبت عرض شد.

خب این‌ها دیگر نهایت ادله‌ای که اقامه کردند بر این‌که معاطات در باب فضولی متصور نیست همین‌هایی بود که عرض شد و نتیجه این شد که قابل تصویر است. هذا کله بنابر این‌که ما بگوییم معاطات افاده‌ی ملکیت می‌کند. و اما اگر گفتیم معاطات افاده‌ی اباحه می‌کند لا الملکیة، آیا آن‌‌جا چی؟ آیا در آن‌جا قابل اجازه هست با اجازه‌ی مالک اصیل و ولیّ امر آن متاع یا آن ثمن؟ این ان‌شاءالله برای جلسه‌ی بعد که حالا یک مقداری.... و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان